

نگاهی به روش‌های تربیتی ماکارنکو



با آثاری از:

ماکسیم گورکی و سیمون کالابالین

چاپ اول
۱۵ ریال



نگاهی به روشهای تربیتی ماکارنکو

چاپ اول مرداد ۱۳۵۸

فهرست

نگاهی به روشهای تربیتی ماکارنکو

— ترجمه اسماعیل سعادت از مجله کودکان چاپ پاریس صفحه ۱

از کتاب « درمیان کشور شوراها » اثر ماکسیم گورکی

— ترجمه مجتبی ایران منش صفحه ۱۲

چگونه « آ . س . ماکارنکو » به ما آموزش می داد ؟

— مقدمه « سیمون کالا بالین » بر —

متن انگلیسی داستان پداگوژیکی — ترجمه مسعود کریمی صفحه ۲۳

م - ماکارنکو، یکی از دانشمندان آموزش و پرورش شوروی است که سی و دو سال از عمر خود را صرف تربیت کودکان کشور خود کرده است. نیمی از این مدت، مصروف تربیت کودکان سرراهی، و لگرد و مجرم و نیم دیگر وقف تربیت کودکان عادی شده است. او حاصل مطالعات و تجارب خود را ضمن تألیفاتی در اختیار مردم کشور خود گذاشته است.

ماکارنکو در سال ۱۸۸۰ بدنیآ آمد و در سال ۱۹۰۵ به آموزگاری در مدرسه‌ای که مخصوص کودکان کارگران راه آهن بود پرداخت. در سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ دوره موسسه تربیتی پولتاوا را دید و به دریافت مدال طلا که عالیترین جایزه این موسسه بود نائل آمد. در سال ۱۹۲۰ ماکارنکو به سرپرستی اردویی که برای کودکان مجرم و ولگرد ترتیب داده شده بود، گماشته شد و از این زمان بود که او با شیوه‌های جدید تربیتی خود که در جهت نیازمندیهای جامعه نوین بود، علیه سنتهای عتیق فن تربیت که بدروغ دعوی اصلاح جوانان را داشت به مبارزه پرداخت.

ماکارنکو برآن شد تا در جهان درونی کودکانی که گذشته‌آلوده‌ای

داشتند و وی تربیت آنها را برعهده گرفته بود تغییرات عمیقی به وجود آورد .

در اردوگاه گورکی که سرپرستی آن برعهده ماکارنکو بود ، کار تولیدی در صف مقدم روشهای تربیتی قرار داشت . جوانان در این اردوگاه در همان حال که به کارهای کشاورزی می پرداختند ، برنامه مدارس را نیز فرا می گرفتند . ماکارنکو این تجربه را در اثری بنام منظومه تربیتی شرح می دهد . این اثر تحت عنوان داستان پداگوژیکی به فارسی ترجمه شده است .

از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۵ ، ماکارنکو اردوگاه دزرژینسکی را در خارکوف اداره می کرد . اینجا دیگر کار در کشتزار جای خود را به کار در کارگاههای صنعتی داده بود . در این کارگاهها ، متهای الکتریکی و دوربینهای عکاسی مارک " اف . د . " ساخته می شد .

ماکارنکو قسمت عمده آثار تربیتی - ادبی خود را طی چهارسال آخر زندگیش نوشت . او روز اول فوریه ۱۹۳۹ ، چندماه پس از دریافت " پرچم کار " چشم از جهان فرو بست .

ماکارنکو بیش از صد اثر (مقاله ، داستان و کنفرانس) از خود به یادگار گذاشته است . مادر اینجا نظریات اصلی او را که در آثارش منعکس شده ، و بخصوص آنچه را که مربوط به تربیت اخلاقی ، پرورش شخصیت و شیوههای تربیتی وی می باشد ، مورد بررسی قرار می دهیم .

در هر دوره جامعه می کوشد انسانهای طراز نومی پدید آورد . هدف تربیت در یک مرحله معین تاریخی ، عبارت از پدید آوردن مردمی است که -

واجد خصوصیات این انسان نوین باشند . ماکارنکو درباره هدفهای مربی جامعه سوسیالیستی می گوید :

— " پس از انقلاب عظیم سوسیالیستی و درهم ریختن نظام طبقاتی ، اینک ما وظیفه داریم که انسان آگاه و آزادی تربیت کنیم . برای این کار باید به او سواد بیاموزیم و او را به جهان بینی علمی مجهز سازیم تا بتواند خالی از خرافات بیمارگونه ، روابط خود را با جهان پیرامون خود تنظیم کند . او باید بتواند با درک ضرورت ، بهمان خوبی که فرمان میدهد از رفقایش اطاعت کند . باید بداند که بر حسب شرایط کجا مهربان و کجا سنگدل باشد . هر فرد باید سازمان دهنده ای فعال و انسانی پیگیر و سرسخت باشد . باید بتواند برخورد استیلا یابد و در دیگران نفوذ کند . اگر جمع برایش مجازاتی قائل شد او باید بتواند هم به جمع و هم به مجازاتش احترام گذارد . باید قوی ، شاداب ، زنده دل ، زرنگ و شایسته مبارزه باشد و بداند که چگونه باید ساخت و چگونه باید زیست و از چه روز زندگی را دوست باید داشت . فقط درآینده خوشبخت نباشد ، بلکه هر روز که می آید سیمایش از خوشبختی حکایت کند "

در جوامعی که اساس آنها بر سود جویی فردی نهاده شده ، کوشش مربیان براینست که به فرد بیاموزند " چگونه می توان به تنهایی گلیم خود را از آب بیرون کشید " . " آنها در تئوریهای تربیتی خود گاهی " زیست شناسی " و زمانی " روانشناسی " را اساس تربیت قرار می دهند .

بنظر ماکارنکو هدف تربیت را نمی توان از طریق علم (زیست شناسی یا روانشناسی) مشخص کرد . — تردیدی نیست که مربی باید کلیاتی از زیست شناسی بداند و نیز عمیقاً بر مسائل روانشناسی احاطه داشته باشد ، ولی در حقیقت این فلسفه است که در چارچوب مناسبات اجتماعی ، هدف

مربی را مشخص می‌کند. این هدف نمی‌تواند از سیاست یا بهتر بگوئیم از اخلاق اجتماعی تفکیک پذیر باشد.

ش - یوه‌های پرورشی ماکارنکو بر دورکن اساسی بشر دوستی و خوشبویی استوار می‌شود که وی آنرا در مقابل فردگرایی همراه با بدبینی بورژوازی قرار می‌دهد. مراد او از بشر دوستی، قبل از هر چیز گرامی داشتن انسانها و احترام آمیخته با توقع نسبت به آنهاست. هر قدر از یک فرد بیشتر توقع داشته باشیم، بهمان اندازه اعمال او از نظر اخلاقی شایسته تر خواهد بود، همچنانکه همیشه از بهترین افراد، بیشترین توقع را داریم.

ماکارنکو سه مرحله تکامل یک دسته کودک را چنین شرح می‌دهد:

در نخستین مرحله مربی تصمیمات «آمرانه»ی خود را بر اجتماعی از کودکان که هنوز معنی انضباط را نمی‌فهمند تحمیل می‌کند. وی این تصمیمات خود را از لحاظ اخلاقی توجیه و تفسیر نمی‌کند.

دومین مرحله شاهد پیدایش دسته کوچکی از فعالین است که با توقعات خویش بکمک توقعات مربی می‌شتابند، به این معنی که همان توقع و انتظاری را که مربی از آنها دارد آنها نیز از خود و از دیگران دارند.

سرانجام در مرحله سوم اجتماع کودکان در مجموع، از یکایک افراد خویش متوقع می‌گردد. ماکارنکو می‌گوید تنها در چنین موقعی مربی می‌تواند توقعات خود را از نظر اخلاقی بنحوی که بر آن سودی مترتب باشد، توجیه و تبیین نماید.

« من این راه را، که از توقع آمرانه مربی آغاز می‌شود، به توقع افراد نسبت به خویش می‌رساند و به توقع اجتماع از افراد خود منتهی می‌گردد،

اساسی ترین طریق تکامل کودکان می دانم . . .

مثلاً " یک روز یکی از شاگردها دیر به کارگاه آمد . ماکارنکو کودک را خواست و به او گفت این عمل نباید با زدیگر تکرار شود . شاگرد به او قول داد که از آن پس سر وقت حاضر شود ، ولی چند روز بعد دوباره دیر آمد . ماکارنکو تمام افراد اردو را خواست و گفت : - رفیق شما ، پترنکوف دوبار دیر به کارخانه آمده است .

" من این موضوع را به تمام شاگردان تذکر دادم . همه در جواب گفتند این موضوع دیگر تکرار نخواهد شد . آنگاه من جریان را بدقت زیر نظر قرار دادم . از آن پس شاگردان خود بر آن شدند تا پترنکوف را تربیت کنند . همه به او گفتند :

- تو دیر به کارگاه آمده ای و معنی آن اینست که همه دیر آمده اند !
از آن پس همه نسبت به پترنکوف بعنوان عضو اردوگاه و بعنوان یکی از افراد اجتماع خود متوقع گردیدند . . .

م - ماکارنکو بر آن بشر دوستی دروغین و ریاکارانه ای که می کوشد هرگونه تنبیه و مجازاتی را از تربیت سلب کند ، بشدت می تازد . بعقیده وی مجازات دور از سنگدلی و بیرحمی ، هرگز شخصیت انسانی کودک را زیر پا نمی گذارد و او را تحقیر نمی کند ، بلکه خود تمرینی برای تقویت اراده کودک است و به او می آموزد که در برابر وسوسه ها مقاومت کند و بر آنها چیره شود (۱) .

(۱) - ماکارنکو در این باره می گوید : " فشار اشکال گوناگونی دارد که از تکرار ساده یک دستور آغاز می شود و به تأکید قاطع و متوقع آن پایان می پذیرد ، ←

مخالفین ماکارنکو وی را مورد اعتراض قرار می دهند که روش مجازاتش «بنده» می پروراند و در حقیقت سنتهای مدارس قرون وسطی را از نو زنده می سازد .

ماکارنکو در پاسخ چنین استدلال می کند : منظور از فشاریکه مربی بر دانش آموز وارد می آورد ، انتقامجویی از خطاکار ، یا حتی کیفر دادن او نیست ، منظور دفاع اجتماع کودکان در مقابل نفوذشوم افراد معدودی است . ماکارنکو در اثر معروف خود داستان پداگوژیکی در این باره می نویسد : «یک اقدام انضباطی فقط موقعی سودمند خواهد افتاد که قضاوت بی تردید افکار عمومی دانش آموزان ، طرد عنصر بی انضباط را از صفوف اجتماعشان تأیید کند .» و در جای دیگر می گوید : «تئوریهای تربیتی که با اخراج بچه های شرور از کلاس درس مخالفند ، در نفس امر نماینده فرد گرایی سرمایه داری هستند که عادت دارد توجه خود را به تأثرات و آلام فرد معطوف کند و نمی بیند که چگونه صدها جامعه بعلت همین روش در ورطه اتلاف در می غلتند .»

مارکانکو در تنظیم فعالیت کودکان اصل خوشبینی به زندگی را اساس کار خود قرار می دهد . او می گوید : «انسان اگر در افق زندگی خودشادی و امیدی نداشته باشد نمی تواند به زندگی ادامه دهد . محرک واقعی انسان ، خوشحالی فردا است .»

→ ولی جدا" شما را از اعمال هرگونه فشاربدنی بر حذر می دارم ، زیرا ازبکار بستن آن نه تنها طرفی نخواهید بست ، بلکه تخم نفرت و انزجار نسبت به خود را در دل کودک پرورش خواهید داد .»

ب عقیده ماکارنکو تنها در آغوش اجتماع یا کلکیتویتماست که شخصی می تواند وسایل لازم را برای رشد همه جانبه استعدادهایی که در نهادش - نهفته اند ، بدست آورد .

تعلیم و تربیت نوین بدون آنکه تأثیر مستقیم مربی را بر روی کودک منکر شود ، تأثیر اجتماع بر فرد را اساس کار خود قرار می دهد . آنچه مهمتر است ، تصمیمات مربی است ولی وی می کوشد که آنها را بنام اجتماع و به صلاح اجتماع بموقع اجرا گذارد . این همان روشی است که ماکارنکو آنرا تأثیر موازی " می خواند . آنچه اساس این روش را تشکیل می دهد اینست که مربی طوری نبض شاگردانش را در دست داشته باشد و چنان ماهرانه عمل کند که کودک ، خود را نه چون آلت بلا اراده ای در دست مربی ببیند ، بلکه شخصیت فعالی احساس کند که در حیات خلاقه جمع شرکت موثر دارد . در چنین صورتی کودک می فهمد که باید منافع خود را تابع منافع اجتماع گرداند و دیگران را به فراخور ارزش اجتماعی شان قدر نهد . وجود سنتها در اجتماعات کودکان خود زمینه شایان توجهی را برای تربیت فراهم می کند . مراد از " سنت " مجموعه ای از روشها و عاداتی است که به آنکه مستقیماً " شعور " هر کس آنها را بپذیرد کمابیش به نحو آگاهانه ای بعنوان حاصل تجربیات بزرگترها مراعات می شوند .

خلاق فرد پرست جامعه سرمایه داری در عمل بصورت چنین فرمولهایی در می آید : " این موضوع به من چه ربطی دارد ؟ " ، " هر کس برای خودش ، خدا برای همه " ، " برای دیگران خودت را به زحمت نینداز " ، " مردم

گرسنه‌اند؟ - خوب ، چه بهتر از این ، من گندم را گرانتر خواهم فروخت . . .
مفهوم شرف از نظر یک آدم درستکار در جامعه کهن چنین بود : « آنچه
را که به من تعلق ندارد نمی‌خواهم . . . » ، « بیشتر از روزی و قسمت خود
نمی‌خواهم . . . »

اما شرف و افتخار ، آنچنانکه ما می‌خواهیم عبارت از توقع فعالانه از
خود و دیگران است . در اخلاقیات جامعه نوین ، بسیاری از مفاهیم دیگر نیز
بکلی دگرگون می‌شوند . مثلاً " اخلاق کهن برای " گدایی " حقی می‌شناخت ،
همچنانکه طرف مقابل را به " صدقه‌دادن " تشویق می‌کرد ، اما اخلاق نو ، هر
دو را به دیده سقوط و بی‌اعتباری انسان می‌نگرد .

ماکارنکو در موارد متعددی نشان می‌دهد که چگونه مفاهیم اخلاقی کهن
در چارچوب اجتماع نوین معنی و محتوای کاملاً تازه‌ای بخود می‌گیرند .
مثلاً " حسد که بعضی‌ها آنرا یکی از عواطف خرده بورژوازی می‌دانند ، تمایل
مذموم انسان را به داشتن چیزی می‌رساند ، اما چگونه انسان می‌تواند چیزی
را دوست بدارد و نسبت به آن حسود نباشد ؟ ماکارنکو معتقد است که بسیاری
از این قبیل مسائل هنوز مرحله شک و تردید خود را می‌پیمایند و باید در پرتو
تجربیات جامعه نوین روشن گردند .

از دید ماکارنکو ، منظور از تربیت بوجود آوردن انسانی هماهنگ با آن
جامعه‌ای است که او را بسوی خود می‌خواند ، جامعه‌ای که بشریت در گذشته
خویش مانند آنرا سراغ نداشته است . اخلاقیات چنین جامعه‌ای بهیچ رو با
مجموعه دستور العمل‌های اخلاقی که انسان در سراسر تاریخ گذشته خویش با
آنها سروکار داشته ، شباهتی ندارد .

ب برای ایجاد هر خصلت اخلاقی در نهاد کودک باید دو مرحله پیموده شود. از ادراک به عمل و از عمل به ادراک از این رو کافی نیست که کودک را به خواندن متون اندرز آمیز وادار کنیم، بلکه باید به طفل فرصت دهیم تا شخصا در صحنه عمل کسب تجربه کند. جرأت عمل، یعنی احساس قدرت برای اجرای آنچه باید انجام داد، تنها با تکیه بر «تجربه» بدست می آید. ماکارنکو می گوید:

— اگر تربیت اخلاقی در مرحله «ادراک» متوقف گردد، آدمهایی تحویل جامعه خواهیم داد که تنها اعمال برجسته دیگران را تحسین می کنند و خود از اجرای چنان کارهایی عاجز می مانند، و اگر تربیت را به مرحله «عمل» محدود کنیم، ماشینهای خودکار و بی اراده ای ببار خواهیم آورد که معنی آنچه را که انجام می دهند، نمی فهمند.

ماکارنکو در داستانهای خود چند گردش دسته جمعی کودکان را که ضمن آنها از کریمه و قفقاز دیدن می کنند شرح می دهد. نویسنده نشان می دهد که چگونه در خلال این مسافرتها افق فکر این کودکان توسعه می یابد، ادراکات و تصورات ساده لوحانه آنها از جهان زائل می شود، اراده و خصائل اخلاقی شان در برخورد با مشکلاتی که باید زیر پا بگذارند، استواری می پذیرد، و جهان بینی شان شکل می گیرد.

د ر دستگاه تربیتی ماکارنکو، تعلیم و تربیت در جریان کارتولیدی به هم در می آمیزند و باین ترتیب کار ارزش تربیتی پیدا می کند.

نخستین وظیفه کمون تربیتی، پرورش انضباط کار کودکان است، هر کودک عضو کمون (کمونار) مسئولیتهایی را برعهده می‌گیرد و دستورهایی را که از جانب مسئولین امور دریافت می‌کند بکار می‌بندد. دانش آموزان حوزه‌های مطالعه تشکیل می‌دهند و در باره کار خود و بهبود محصول کارشان به گفتگو می‌پردازند و از نظریات یکدیگر بهره می‌گیرند. پرداخت مزد در قبال کار به نوآموز، با دقت و به نحوی صورت می‌گیرد که چهار صفت "پول پرستی"، "تمایل به انگل دیگران بودن"، که خاصه اندیویدوالیسم است نشود. و از طرف دیگر توجه او به این نکته جلب می‌شود که مزدی که دریافت می‌دارد نماینده سهمی است که در کار و فعالیت جمعی داشته و معرف میزان همکاری او در موفقیت‌های جمع بشمار می‌رود، تا دیگر از جمع کودکان مانند این یا آن دختر جوانی که آموزشگاه اشرافی خود را به پایان رسانده و جز "آمال مبهمی" چیزی با خود همراه ندارد و در صحنه پرغوغای زندگی سرگردان می‌ماند وارد جامعه نشود.

ماکارنکو، نخست از پرداخت مزد به شاگردان خویش اجتناب می‌ورزید و تنها به دادن پول توجیبی اکتفا می‌کرد. ولی بعدها متوجه این نکته شد که پرداخت مزد بعنوان نتیجه کار تولیدی کودکان، بنوبه خود مفاهیم اجتماعی و فردی مهمی را در برمی‌گیرد.

کمونارها نه تنها می‌توانند در کارگاه‌های مختلف لوازم عکاسی و برق کارکنند، بلکه درهای اداره، مطالعات، اداره طرح‌های صنعتی، شعبه بازرسی، شعبه نقشه کشی، شعبه فروش و شعبه تنظیم مقررات کار بروی آنها باز است و گوناگونی قسمت‌های تولید و خدمات به هرکس اجازه می‌دهد تا بتواند موافق ذوق و تمایل خویش کاری بیابد و بدان اشتغال ورزد.

ماکارنکو می‌کوشد در جریان کار، سطح فرهنگی کارگران را بالا برد و

خصوصیات اخلاقی آنها را بهبود بخشد . وی ضمن مثالی خاطر نشان می سازد که چگونه می توان از کار بعنوان یک وسیلهء تربیتی استفاده کرد :

باید از میز کار مواظبت نمود و بارعایت روی آن کار کرد . شاگردان جوان ما این نکته را از یاد نمی بردند . چگونه ممکن بود میز به آن زیبایی را خراب کنند ؟ - هرگز روی آن کوچکترین تراشه چوب یا براده فلز دیده نمی شد . من به این نتیجه رسیده ام که مسأله وجود یک لکه کثیف روی میز کار خود یک مسأله اخلاقی است . برای ضمیر پاک جوانی که هنوز اصول و مبانی اجتماع ما را به خوبی هضم نکرده ، این یک مسأله اخلاقی بشمار می رود . "

از کتاب «در میان کشورشورهاها»

اثر ما تسیم گورکی

من از صومعه « کوریاژ » در تابستان سال ۱۸۹۱ دیدن کردم ، و با مردی که بعدها به « جان کرونستات^(۱) معروف شد به گفتگو نشستم . سالها بعد ، بار دیگر این صومعه را دیدم و در آن با چهار صد نفر از دوستانم که از طریق مکاتبه با هم آشنا شده بودیم ملاقات کردم . اینها ، پیش از این « آوارهای کوچه و خیابان » و « عناصر خطرناک اجتماع » بوده اند

چهار سال بود که با بچه‌های این کولونی مکاتبه می‌کردم ، پیشرفتهای آنها را در دستور زبان و املا می‌دیدم ، و رشد آگاهی آنها را نسبت به دنیای اطرافشان ملاحظه می‌کردم . و شاهد آن بودم که چگونه این نارشیسته‌های کوچک ، ولگردها ، دزدها و فاحشه‌های جوان ، بزرگ می‌شدند و آدمهای کار و زندگی بار می‌آمدند .

هفت سال از عمر کولونی می‌گذرد که چهار سال از آن در منطقه پولاتاوا سپری شده است . در طی این هفت سال ، کولونی گروه‌بیشماری را به دانشکده‌های

(۱) John of Kronstadt. —

کارگری ، مدارس کشاورزی و نظامی فرستاده است و همچنین تعداد زیادی مربی به کولونی‌های دیگر اعزام کرده است .

بیشتر این بچه‌ها از طریق اداره تحقیقات جنایی پلیس به کولونی می‌آیند . تعداد آنهایی که به میل خود وارد کولونی شده‌اند انگشت شمار است . تا زمانی که شرایط اجتماعی ، تعداد کافی از چنین کودکانی را در دامان خود پرورش می‌دهد ، می‌توان اطمینان داشت که شماره آنها در کولونی هرگز به کمتر از چهارصد نفر نخواهد رسید .

در اکتبر گذشته ، یکی از « فرماندهان » کولونی بنام « دنیسکو » برایم چنین نوشت :

« از وقتی که شما کولونی را ترک کرده‌اید ، تغییرات زیادی در اینجا صورت گرفته است . بسیاری از اعضای قدیمی به کارخانه‌ها ، دانشکده‌های کارگری و مدارس صنعتی رفته‌اند . سازمان دادن زندگی با تازه واردها کمی دشوار است ، چرا که آنها به اقامت در یک کمون کارگری عادت ندارند . با خروج اعضای قدیمی ، انضباط در کولونی تضعیف شده است و ما افراد قدیمی باقیمانده بشدت در تلاش هستیم تا نظم را دوباره برقرار کنیم . ما یک مدرسه جدید هفت ساله و یک دوره تربیتی یکساله برای شاگردان مردود شده تشکیل داده‌ایم . تشنگی برای کسب دانش در میان بچه‌ها شدید نیست ، اما هیچ شاگردی هم بدون درس خواندن به کلاس بالاتر نمی‌رود . »

در حال حاضر ، کولونی ۶۲ عضو کمومول^(۱) دارد که تعدادی از آنها در خارکوف مشغول تحصیل هستند و یکی از آنها دانشجوی سال دوم پزشکی است . همه اینها در کولونی زندگی می‌کنند که تا شهرهشت ورست^(۲) فاصله

(۱) - سازمان جوانان حزب کمونیست . (۲) - ورست - ۱۰۶۰ متر



گروهی از شاگردان کولونی گورکی (۱۹۲۶) .

دارد ، و در کارهای روزانه رفقای خود فعالانه شرکت دارند .
چهار صد نفر اعضای کولونی به ۲۴ دسته از قبیل ، مکانیک ، کارگرمزرعه ،
آشپز ، باغبان ، گاودار ، پرورش دهنده خوک ، راننده تراکتور ، نگهبان ، کفاش
و غیره تقسیم می شوند . اگر اشتباه نکنم کولونی دارای ۴۳ هکتار زمین مزروعی
و ۲۷ هکتار جنگل است . در جنگل گاو ، اسب و خوکهای اصیل پرورش می دهند
که در میان دهقانان اطراف ، مشتریهای خوبی دارند . کولونی دارای دو تراکتور
و یک موتور برق اختصاصی است . بچهها بتازگی سفارشی برای تولید دوازده
هزار کیسه بسته بندی از یک کارخانه باروت سازی دریافت کرده اند .

تمام کارهای کولونی و جریان زندگی در آن، اساساً توسط ۲۴ نفر رئیس انتخابی اداره می‌شود. این رؤسا، برنامه کارها را تنظیم می‌کنند و ضمن شرکت در کار، بر اجرای آن نیز نظارت دارند. شورای فرماندهان در مورد اجازه ورود به افراد جدیدی که تمایل دارند در کولونی وارد شوند تصمیم می‌گیرد و در باره افراد خطا کار قضاوت می‌کند. تصمیمات شورای فرماندهی در مورد توبیخ فرد یا افراد خاطی، بوسیله مقام ریاست عالی کولونی، آ.س. ماکارنکو در حضور کلیه افراد کولونی به آنها ابلاغ می‌شود.

قانون شکنی‌های مکرر، مانند تنبلی، از زیرکار در رفتن، بی‌احترامی به یک رفیق و کارهای دیگری که به ضرر کمون است موجب اخراج فرد خطا کار می‌شود. — البته چنین موردی به ندرت اتفاق افتاده است.

یکی از سنتهای مرسوم در کولونی اینست که دخترها و پسرهای کولونی حق برقرار کردن روابط عاشقانه بایکدیگر را ندارند. این سنت، بشدت رعایت و اجرا میشود. در تاریخچه کولونی تنها یک بار از آن سرپیچی شد که آن‌هم به تراژدی انجامید: مادر جوان، کودک تازه بدنیا آمده خود را زیر تخت پنهان کرد و کودک در زیر تخت خفه شد. مادر کودک در دادگاه به چهار سال جدایی تحت نظر و مراقبت کولونی، محکوم شد و فکر می‌کنم بعدها با پدر بچهاش ازدواج کرد.

یکی دیگر از سنتها اینست که وقتی پسر یا دختری به کولونی معرفی میشود، هرگونه سؤال از او ممنوع است که با که بوده و چه کاری کرده است. اگر تازه واردی شروع به صحبت درباره خودش کند. حرفهایش را نشنیده می‌گیرند و اگر در باره کارهای برجسته‌ای که انجام داده لاف و گزاف سرهم کند، آنها را جدی نمی‌گیرند. به تازه وارد گوشزد می‌کنند که: «ببین، اینجا زندان» نیست. ما در اینجا آقای خودمان هستیم، همانطور که تو هستی. با ما بیاموز



شورای فرماندهان .

و کار وزندگی کن . اگر هم نخواستی ، می توانی بروی . " — او بزودی می فهمد که همه این حرفها راست بوده و به آسانی خود را با اجتماع تطبیق می دهد . در طول هفت سال عمر کولونی ، اگر اشتباه نکنم در چنین شرایطی بیش از ده نفر آنرا ترک نکرده اند .

بچههایی که تازه به کولونی پا می گذارند ، ناگهان خود را در فضای باور نکردنی دوستی و همکاری با نوجوانان همسن و سال خود می بینند ، همان " لاشخور " هایی که در خیابان ، آنها را کتک می زدند و تحقیرشان می کردند ،



یک « دسته » در حال کار (۱۹۲۱) .

و به آنها یاد می دادند که چگونه ودکا بنوشند و دزدی کنند. یکی از بچه‌هایی که در قسمت گاوداری کار می‌کند و ضمناً در ارکستر کولونی نواختن فلوت را برعهده دارد به من گفت : « وقتی اینجا آمدم ، اول قدری ترسیدم . با خود



گورگی و ماکارنکو در میان گروهی از اعضای کولونی (کوریاژ - ۱۹۲۸) .

گفتم : ببین « چقدر » هستند ! - اگر آنها بخواهند مرا بزنند ، یک استخوان سالم در بدنم باقی نمی ماند ! اما دیدم که آنها انگشت خود را هم به من نزدند .

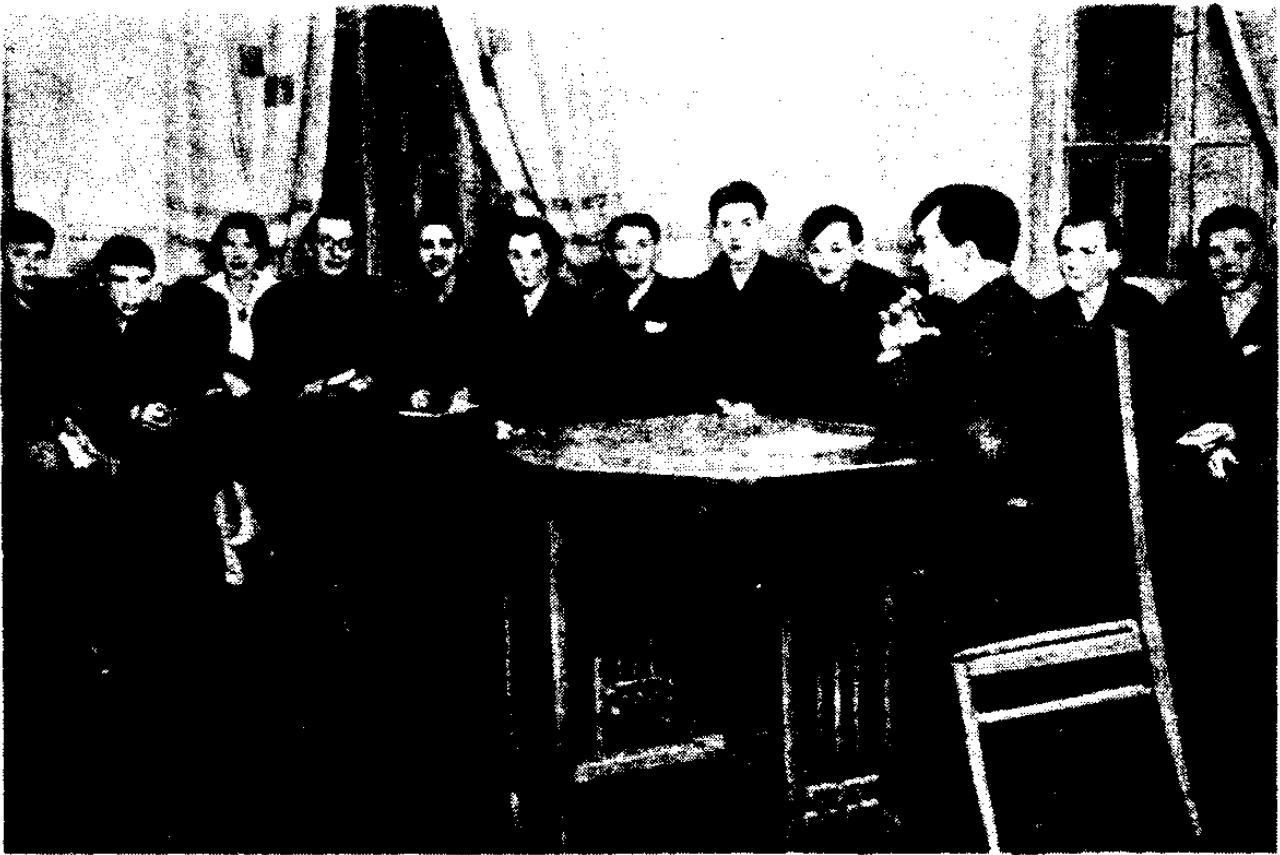
این ولگردان خیابان از کجا پیدا می شوند ؟ آنها فرزندان مهاجرین ایالت های غربی هستند که گرد باد جنگ آنها را پراکنده ساخته است . یتیمهایی که پدر و مادر خود را در سال های جنگ داخلی ، قحطی و بیماری از دست داده اند ، کودکان نفرین شده ای که در جریان تنازع بقا ، بناگزیر تسلیم « خیابان » شده اند و اینک داغ ننگ بر پیشانی دارند . وقتی آنها به کولونی می آیند و ارزشهای زندگی اجتماعی را از نزدیک می بینند با اشتیاق به کار رومی آورند . اجتماع کولونی بزودی این تازه واردین فردگرا و در خود فرو رفته را عمیقاً تغییر

می دهد .

من در میان بچه‌های کولونی احساس شادی و راحتی می‌کردم ، لکن بدلیل سن خود نمی‌توانستم با بچه‌ها گرم بگیرم . من همیشه از این می‌ترسم که چیزی را بگویم که نباید بگویم ، وبه‌مین علت معمولاً " زبانم بسته است . بچه‌های کولونی " کوریاژ" ^(۱) این ترس را درمن از بین بردند : در آنجا اصلاً" احتیاجی به سخنرانی نبود . آنها خودشان گویندگان خوبی بودند و هر کدام از آنها به تنهایی چیزهای زیادی برای گفتن داشت .

چه کسی می‌توانست این تغییرات شگفت‌انگیز را درصدها کودک آواره که زندگی با آنها اینچنین بیرحمانه و حقارت‌بار رفتار کرده‌است بوجود آورد؟ — سازمان‌دهنده و سرپرست این کولونی ، آ . س . ماکارنکو است . او بدون شک یک نابغه علوم تربیتی است . افراد کولونی او را از جان و دل دوست دارند و از او با غرور و افتخار صحبت می‌کنند . گویی آنها خود او را خلق کرده‌اند . او در ظاهر مردی عبوس ، سختگیر و کم حرف است ، بایک بینی‌بزرگ و چشمانی دقیق و نافذ . در برخورد اول این تصور به انسان دست می‌دهد که بایک نظامی روبروست . او با صدای گرفته و خرخرمانندی صحبت می‌کند ، چنین بنظر می‌رسد که نوعی ناراحتی در حنجره خود دارد . به‌آهستگی راه می‌رود ، اما از وقتش حداکثر استفاده را می‌کند . همه چیز را می‌بیند و تک تک اعضای کولونی را می‌شناسد . او می‌تواند در پنج کلمه خطوط شخصیت‌هریک از افراد کولونی را بسادگی رسم کند . ظاهراً" او احتیاج دارد که علاقه خود را به بچه‌ها ، آشکار کند . او همیشه برای هر کدام از آنها یک کلمه محبت‌آمیز ، یک لبخند دوستانه و یا یک نوازش گرم به همراه دارد .

(۱) نام اصلی این کولونی ، "کولونی گورکی" است — مترجم .



شورای فرماندهان ، آنتون ماکارنکو نفر چهارم از سمت چپ است .

در جلسه فرماندهان ، که در باره روابط اقتصادی ، تهیه مواد غذایی و انتقاد از نحوه فعالیتها و تنظیم برنامهها تشکیل می شود ، آنتون ماکارنکو در گوشه می نشیند و فقط گاهگاهی ، یکی دو جمله انتقاد می کند .

اعضای کولونی با دقت به حرفهایش گوش می دهند و از بحث کردن با او خجالتی ندارند . آنها آ . س . ماکارنکو را به چشم بیست و پنجمین فرمانده خود می بینند که از آنها باهوش تر و با تجربه تر است .

او به زندگی در کولونی ، دیسپلین نظامی را افزوده است ، در ساعت ۶ صبح صدای شیپور در حیاط کولونی می پیچید و همه از خواب بیدار می شوند .

در ساعت ۷ پس از صرف صبحانه ، با شیپور دوم اعضای کولونی دورهم جمع می شوند و در وسط حیاط مربعی را تشکیل می دهند . در مرکز این مربع ، پرچم کولونی در اهتزاز است و دو رفیق در دو طرف پرچم با تفنگ به نگهبانی ایستاده اند . ماکارنکو خلاصه ای از کارهای روزانه را برای دسته ها بیان می کند . بعد ، رئیس هر گروه ، وظائف اعضای گروه خود را برای آنها شرح می دهد . هنگامی که کالاهای ساخت کولونی را روی گاری بار می کنند ، دیدن این چهره های کوچک دوست داشتنی که با چهارصد جفت چشم به رنگهای مختلف ، با تبسم و غرور به محصول کار خود می نگرند هیجان عمیقی را در انسان بر می انگیزد . آ . س . ماکارنکو در مقدمه ای بر کتاب خاطرات اعضای کولونی می نویسد :

« هنگامی که داشتم صدمین دفترچه را تایب می کردم ، بنظرم رسید که دارم اعجاب انگیزترین کتاب زندگی را مطالعه می کنم . این کتاب ، داستان غمهای انبار شده یک کودک ولگرد بود که با کلماتی ساده و بیروح روی کاغذ آمده بود . در هر کلمه بخوبی حس می کردم که این داستان برای ایجاد هیجان در خواننده خلق نشده است . این کتاب ، داستان ساده و صادقانه انسان کوچک تنها و بیچاره ای بود که رنگ دوستی و صداقت را ندیده بود و همه چیز این دنیا را در خصومت با خود می دید . شاید بیش از هر کس دیگری این ماجرا برای من غم انگیز بود . در طی ۸ سال گذشته من نه تنها مجبور بودم که به غصه ها و ناراحتی های این کودکان برسم ، بلکه باید به رفع نارسایی های اخلاقی آنها نیز همت می گماشتم ، از مدتها پیش فهمیده بودم که برای نجات آنها بایستی دردهایشان را عمیقا درک کنم و در این راه قاطع و استوار و پی گیر باشم . این یادداشتها ، تنها تراژدی زندگی آن کودک نبود ، بلکه تراژدی زندگی من نیز بود . این تراژدی همه ماست و ما حق نداریم از زیر چنین

مسئولیتی شانه خالی کنیم . آنها که تنها به دلسوزی و ترحم به این کودکان بسنده می کنند ، با این کار می خواهند روی یک فریب بزرگ سرپوش بگذارند . «
من علاوه بر کولونی کوریاژ ، از کمون دزرژینسکی در نزدیکی خارکوف که آن هم زیر نظر ماکارنکو اداره می شود دیدن کردم. این کمون که تنها ۱۰۰ یا ۱۲۰ عضو دارد ، بعنوان یک کولونی نمونه برای ولگردها و «عناصر خطرناک» ساخته شده . ساختمان آن در دو طبقه و بطور اختصاصی بنا شده و سه کارگاه دارد : نجاری ، کفاشی و مکانیکی . این کارگاهها مجهز به پیشرفته ترین وسائل تولید ، تهویه مطبوع و سیستم روشنایی هستند . لباسهای کار بچهها راحت است . خوابگاهها ، حمام ، اتاقهای مطالعه جادار ، سالن اجتماعات و کتابخانه بزرگ آن ، همه تمیز و مرتب ، گویی برای نمایش ساخته شده اند . همه بچهها قوی و شاداب بنظر می رسند .

سازمان دهندگان چنین موسسههایی باید از این مدل الهام بگیرند .

سیمون کالابالین

چگونه «آ. س. ماکارنکو»

به ما آموزش می‌داد؟

من برای اولین بار، آنتون سمیونویچ ماکارنکو را در دسامبر سال ۱۹۲۰، در زندان ملاقات کردم - جایی که در آن، عقوبت گناهان دوران تلخ کودکی خود را می‌دیدم. سی و چهار سال از آن زمان می‌گذرد، اما جزئیات این دیدار دقیقاً به یادم مانده است.

قضیه چنین بود که یک روز رئیس زندان مرا احضار کرد. وقتی به دفتر کار او وارد شدم، مرد ناشناسی را دیدم که روی صندلی کنار میز رئیس، آرام نشسته است. او پالتو گشاد و کهنه‌ای پوشیده بود. سر بزرگ و پیشانی صاف و بلندی داشت. اولین چیزی که در او جلب توجه می‌کرد بینی بزرگش و عینک پرسی روی آن بود که در پشت آن، چشمان خندان و مطمئن او برق می‌زد. او آنتون سمیونویچ ماکارنکو بود.

از من پرسید: «سیمون کالا بالین تو هستی؟»

با سر حرفش را تأیید کردم.

— «دوست داری از زندان آزاد شوی؟»

من به او نگاهی انداختم و آنگاه پرسشگرانه به رئیس زندان چشم دوختم،

زیرا او بود که باید درباره من تصمیم می‌گرفت. آنتون سمیونویچ ادامه داد:
— متوجهم. ترتیبش را خودم با مدیر زندان خواهم داد. حالا، سیمون
خواهش می‌کنم برای چند دقیقه اتاق را ترک کن و ما را تنها بگذار. اجازه
می‌دهید رفیق مدیر؟

رئیس گفت: «بله، البته. برو بیرون.»

من از اتاق خارج شدم و در راهرو، کنار نگهبان ایستادم. به‌طعنه با
خود تکرار می‌کردم: «سیمون، خواهش می‌کنم اتاق را ترک کن.» از قضیه
سر در نمی‌آوردم و این کلمات تقریبا "برایم تازه بود. او بنظرم آدم عجیبی
می‌آمد.

بعد از چند دقیقه دوباره به دفتر احضار شدم. آنتون سمیونویچ ایستاده
بود.

— خوب، سیمون، در زندان چیزی داری؟
— نه.

ماکارنکو گفت: خیلی خوب. و رو به رئیس زندان کرد.

— پس ما می‌توانیم مستقیم از اینجا برویم؟

— بله بفرمائید. — کالا بالین، گوش کن...

ماکارنکو حرف او را قطع کرد:

— خواهش می‌کنم، لازم نیست. همه چیز درست می‌شود. بیا برویم

سیمون.

درهای زندان باز شد و من به همراه آنتون سمیونویچ پا به زیباترین
قسمتهای زندگیم گذاشتم.

ده سال بعد، هنگامی که من یکی از دستیاران ماکارنکو بودم، بمن گفت:
علت اینکه آن روز ترا از دفتر رئیس زندان بیرون فرستادم این بود

که نمی خواستم ببینی چگونه کاغذی را امضای کنم و ترا از او تحویل می گیرم .
این غرورت را جریحه دار می کرد .

ماکارنکو قادر بود ارزشهایی را در من تشخیص دهد که خودم هرگز از
وجودشان خبر نداشتم . این اولین برخورد گرم و دوستانه در زندگی من بود .
در راه اداره آموزش منطقه ، سعی می کردم جلوی ماکارنکو راه بروم تا
بتواند مواظبم باشد و نشان دهم که قصد فرار ندارم . اما او مرا به کنار خود
خواند و با تعریف از اوضاع کولونی و اینکه سازمان دادن آن چقدر مشکل است
از من پذیرایی کرد . او درباره همه چیز صحبت کرد جز زندان ، شخص من
و گذاشتم .

وقتی وارد محوطه اداره آموزش شدیم ، ماکارنکو کاری کرد که مرا تکان
داد . او اسب و گاری کولونی را در اختیار من گذاشت :
— سواد خواندن و نوشتن داری ، سیمون ؟
— بله .

او کاغذی از جیبش در آورد و به من داد و گفت : « لطفاً این جنسها
را برای من تهیه کن — نان ، روغن و شکر . من برای این کار وقت ندارم ، باید
به چند اداره سر بزنم . از این گذشته ، من از دکاندارها خوشم نمی آید ، چون
هر دفعه یک جور سرم را کلاه می گذارند . مطمئنم که تو این کار را بهتر از من
انجام خواهی داد . »

و قبل از اینکه بتوانم به خود بیایم و اعتراضی بکنم دور شد . کاردم
می زدید خونم در نمی آمد ! عجب معامله خوبی ! در حالیکه سرم را
می خاراند ، باخود گفتم : جریان چیست ؟ یک راست از زندان بیرون آمده ام
و اینهمه نان و شکر دستم داده اند ! شاید این یک آزمایش است ؟ شاید تله ای
در کار است ؟ مدتی آنجا ایستاده بودم و فکر می کردم . آخر به این نتیجه

رسیدم که ماکارنکو ، عقلش پارسنگ برمی دارد ، و گرنه اینهمه جنس را به دست آدم بی سروپائی مثل من نمی سپرد !

وقتی وارد مغازه شدم ، مغازه دار با صدای خراشیدهای پرسید : « این جنسارو واسه کی می خوای ؟ »

گفتم : « بعدا » می فهمی ، و سفارش را به او دادم .
جنسها را گرفتم و برگشتم ، ماکارنکو وقتی دید که مأموریتم را به انجام رسانده ام سوار شد و راه افتادیم . هنگامی که در حدود دو بیست متر از ساختمان اداره آموزش دور شدیم ، ماکارنکو گفت گاری را نگهدارم و ادامه داد :
مثل اینکه اشتباهی پیش آمده . دو تانان اضافه به ما داده اند . خواهش می کنم ببر آنها را پس بده . من اینجا منتظرت هستم .

از خجالت سرخ شدم . یعنی چه ؟ چنین چیزی برایم بی سابقه بود .
پریدم ، نانها را از زیر علوفه در آوردم و به مغازه برگشتم . فکر می کردم « او چطور آدمی است ؟ خودش گفت که سرش را کلاه گذاشته اند . من فقط می خواستم انتقام او را بگیرم . دو تانان که چیزی نیست ، اما او می گوید خواهش می کنم برو اونا رو پس بده ! »

مغازه دار با احترام از من تشکر کرد .
- آقا جان ، خیلی خیلی ممنون . مسأله ای نیست ، یک سوء تفاهم کوچولو بوده . روزت بخیر .

نگاه چرکینی به او انداختم و بسرعت خارج شدم .
وقتی به گاری برگشتم ماکارنکو یک مشت تخمه آفتابگردان تعارفم کرد .
قضیه نانها بکلی فراموش شده بود . ماکارنکو می توانست بگوید : من ترا از زندان بیرون آوردم ، آبرویم را به خطر انداختم و به تو اطمینان کردم ، و تو بی چشم و رو جواب خوبیهای مرا اینطور می دهی ؟

ولی این را نگفت و مرا از خود نرنجاند تا بخاطر کاری که قبلاً" فکر می‌کردم عادلانه بوده خود را تحقیر نکنم . اگر او شروع به سرزنش و ملامت می‌کرد ، تردید دارم که باهم تا کولونی می‌رسیدیم .

آنتون سمیونویچ در موارد دیگر هم همیشه دقیق و موقع شناس بود و رفتاری طبیعی داشت . زمانی با اعتراض سخت و مجازات ، و زمانی از راه تکان دادن ناگهانی شخصیت نوجوان او را بخود می‌آورد و از حقیقت آگاه می‌ساخت . برخوردهای او غیرقابل تقلید بود و هر بار به نحوی رفتار می‌کرد . همیشه منطقی ، صادق و مصمم بود .

کسانی که پل مشهور ساموگون را بنا نهادند ، شخصیت‌هایی بودند که برای شکل گرفتن آنها کوشش فراوان شده بود . اعضای گروه مبارزه باراهزنان در شاهراه نزدیک کولونی از جوانانی تشکیل می‌شد که خودشان برای راهزنی به همین جاده فرستاده شده بودند . این موضوع خیلی‌ها را انگشت بدهان کرده بود . سالها طول کشید تا ما فهمیدیم که ماکارنکو با ایجاد اعتماد و صداقت در کولونی ، ارزشهای والای انسانی ما را که در وجودمان خفته بود ، بیدار کرده است .

دفتر ماکارنکو ، همیشه شلوغ بود . اعضای کولونی نه تنها برای مشورت درباره مسائل زندگی جمعی ، بلکه برای صحبت درباره مشکلات کاملاً" خصوصی خود پیش او می‌رفتند . ماکارنکو برای هر یک از آنها حوصله و وقت کافی داشت ، یا پیدا می‌کرد . معمولاً" راهنمایی‌های او کافی بود تا بچه‌ها و ادار به کاری شوند . این را خودم هم تجربه کرده‌ام . در ۱۹۲۲ ، من بشدت عاشق دختری بنام الگا شدم . ماکارنکو اولین کسی بود که مانند یک پدر ، رازم را با او در میان گذاشتم . او به سخنانم گوش داد . بعد از جایش بلند شد ، دستش را روی شانم‌هایم گذاشت و به آرامی گفت : " متشکرم ، سیمون . مرا خیلی خوشحال

کردی ، متشکرم !

— چرا ، آنتون سمیونویچ ؟

— اول برای اینکه به من اعتماد کردی . این عشق تنها به تو تعلق دارد . همه جور آدمی پیدا می شود — ممکن است تو رازت را به کسی بگویی و او به تو بخندد ، یا آنرا در همه جا پخش کند . اما من اینطور نیستم و راز تو را مانند اسرار شخصی خودم حفظ می کنم .

من نگاه تشکر آمیزی به او انداختم و او ادامه داد :

— دوم برای اینکه به من فهماندی که تو موجود عجیب و غریبی نیستی و درست مثل بقیه آدمهایی . عشق ، مخصوص همه ، در هر سن و سالی است که شامل خود من هم می شود . و اما درباره عشق تو . آنرا در دروغ و شهوت بر باد نده . زیبا و شایسته و از روی عقل و با همت بلند دوست بدار . . . کارهای من تمام شده است ، بیا با هم شام بخوریم . . .

ماکارنکو مرا از اینکه رازم را به او گفته بودم پشیمان نکرده بود . مرا پیش خودم شرمنده و خجالت زده نکرده بود ، او با موعظه و سرزنش و همدردی دروغین عشقم را تحقیر نکرده بود . . .

روزی ، یکی از دوستانم به من گفت که الگا از من بریده است و می خواهد بامرد دیگری ازدواج کند . من سه کیلومتر تا دهکده ای که الگا در آن زندگی می کرد دویدم . قضیه درست بود .

دیر وقت به کولونی برگشتم و به دیدن آنتون سمیونویچ رفتم . ریخت عجیبی پیدا کرده بودم .

— چه شده سیمون ؟ مریضی ؟

— نمی دانم ، شاید . . .

— برو خوابگاه ، پرستار کولونی را می فرستم سراغت .

— احتیاجی نیست ، هیچ پرستاری نمی تواند به من کمک کند . الگانظرش
از من برگشته است . او دارد عروسی می کند . عقدکنانش روز یکشنبه است .
دیگر همه چیز تمام شده . فکر می کردم عشق ما تا ابد دوام دارد . . .
و شروع به گریه کردم .

— عصبانی نشوید آنتون سمیونویچ : من خودم را حلق آویز خواهم کرد !
— اِهه ! دیوانه شده ای سیمون ؟

— دیوانه نیستم ، اما دیگر دلیلی هم برای زندگی کردن ندارم .
— بسیار خوب ، پس برو خودت را حلق آویز کن ، ترسوی دماغو ! —
ولی یک جای دیگر — که ما از بوی گند لاشات در امان باشیم . . .
ماکارنکو با عصبانیت چیزی را روی میز جا بجا کرد . تأثیر آنی جملات او
در من این بود که دیگر هیچ میلی برای خود کشی نداشتم . اودرکنار من روی
نیمکت نشست . موجی از گرمای امید در قلبم حس کردم . داغ شده بودم .
به پیشنهاد او بیرون رفتیم و زیر آسمان پرستاره ، در باره رویای دنیایی
زیبا با مردمانی صمیمی و وفادار صحبت کردیم .

آنتون سمیونویچ دارای خصلتهای برجسته ای بود . او روح بزرگی داشت
و چیزهای زیادی بود که می شد از او یاد گرفت . کتاب او ، داستان پداگوژیکی
درباره اشخاصی واقعی نوشته شده که در کولونی گورکی زندگی می کردند .
نویسنده فقط بعضی نامهارا تغییر داده است . ماکارنکو در پایان کتابش ،
درباره آینده شاگردان خود صحبت می کند . همه آن ولگردان تبهکار ، سر
بلند از کار درآمدند . آنها ، کارگر ، مهندس ، کشاورز ، دکتر ، هوانورد و
آموزگار شدند . بسیاری از آنان کمونیستهایی بودند که در جنگ جهانی دوم
شجاعانه جنگیدند و اکنون هر کدام در جایی ، به کشورشان خدمت می کنند .
« ایوان کولس » (که در داستان پداگوژیکی ایوان کولس نامیده شده) مهندس



سیمون کالا بالین و همسرش باگروهی از بچه‌های پیشاهنگ .
او یکی از قهرمانان جنگ جهانی است که چندین مدال شجاعت
گرفته است . او و همسرش دریک " مهد کودک " کار می‌کنند .

شد و اینک در مونیخه گورسک مشغول کار است . نیکلای شرف (ورنش)
اکنون در کومسومولسک طبابت می‌کند . پاول آرخانگلسکی (زادوروف) سرهنگ
دایره مهندسی ارتش است .
آنتون ماکارنکو می‌گفت : " یک مرد فقط باید یک خصلت داشته باشد :
او باید یک مرد با حروف سیاه باشد (۱) ، یک مرد واقعی .
او خود این خصلت را به کمال دارا بود و تا آنجا که می‌توانست تلاش
کرد تا آنرا به شاگردانش بیاموزد .

۱ - a Man with a capital letter



آنتوان سمیونویچ ماکارنکو (۱۸۸۰ - ۱۹۳۹)

پایان

تصویرهایی از ماکارنکو و ...



آنتوان سمیونویچ ماکارنکو



آنتوان سمیونویچ ماکارنکو در کنار بچه‌ها





ماکسیم گورکي در بازدید از محل کار و زندگی بچه‌ها و ماکارنکو



ماکسیم گورکي در بازدید از محل کار و زندگی بچه‌ها و ماکارنکو



ماکارنکو در میان بچه‌ها



МІНІСТЕРСТВО ОСВІТИ
УКРАЇНИ

ДИПЛОМ № 0-248

ПЕДАГОГІЧНО-МЕМОРІАЛЬНИЙ
МУЗЕЙ
А.С. МАКАРЕНКА



Пред'явник цього
Лідія Миколаївна
в 1997-1998 рр. навчалася в
народному університеті
педагогічної спадщини
А.С.Макаренка і успішно
закінчила курс програми.

Ректор університету П. Лисенко



П.Г. Лисенко

1998р.



А.С. МАКАРЕНКО



Куда

СССР
75
ГОД ДНЯ РОЖДЕНИЯ
А.С. МАКАРЕНКО
МОСКВА ПОЧТАМТ

Кому

Адрес отправителя

НКВД СССР

НАРОДНЫЙ КОМИССАРИАТ ВНУТРЕННИХ ДЕЛ УССР

Удостоверение № 4023

Гон. Макаренко
Д.

Сектор по борьбе с НКВД УССР

и пропаганды Гон. Нех.

Сектор Трудовых Колхозов

Действительно до 31/XII-1936 г.

Зам. начальника Хмизилова

Выдано

12/11

1936 г.



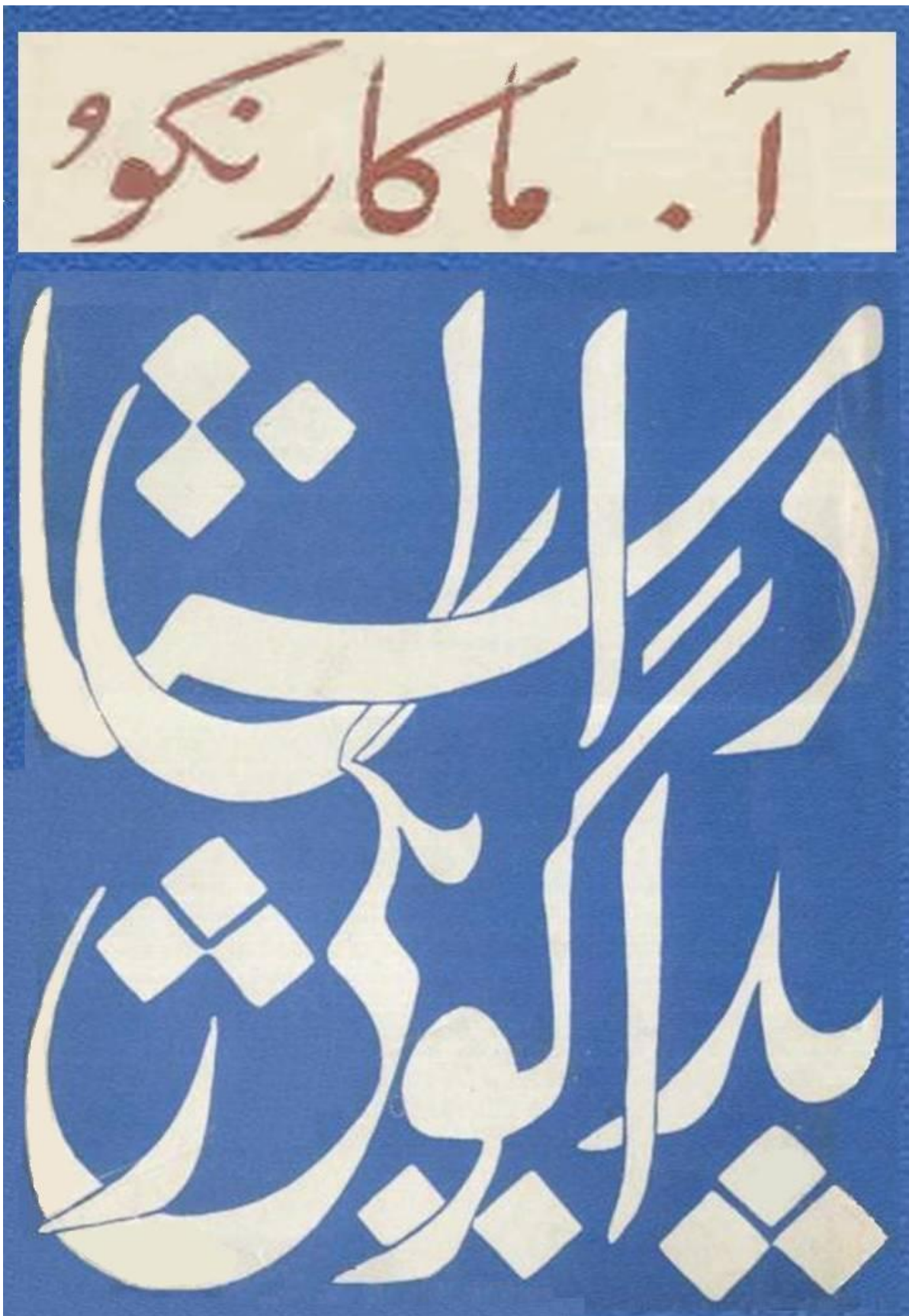
Подпись владельца

Макаренко

1686

کتابخانه «به سوی آینده». منتشر کرد:

«داستان پداگوژیکی» اثر آنتوان ماکارنکو

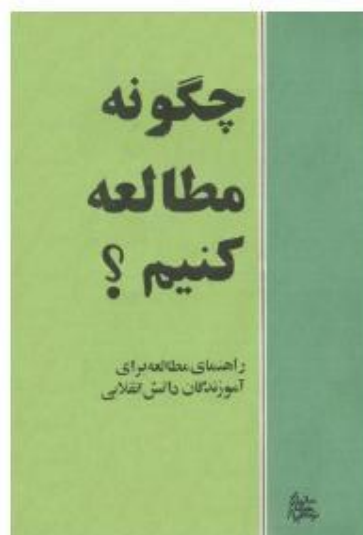




انتشارات کانون دانش آموزان ایران

و برخی از آثار منتشره توسط «کانون دانش آموزان ایران»:

- ✚ بره‌های قندی - پیاتراس تسویرکا - ترجمه‌ی علی شناسایی
- ✚ پدر - پیاتراس تسویرکا - ترجمه‌ی علی شناسایی
- ✚ کفش سریع السیر - اوکسانا ایواننکو - ترجمه‌ی علی شناسایی
- ✚ سیوکا اسب کهر - پیاتراس تسویرکا - ترجمه‌ی علی شناسایی
- ✚ بالایی ها و پابینی ها - محمود برآبادی - نقاشی از ثمیلا امیرابراهیمی
- ✚ دنیای کوچک جوجه‌ی تنبل - محمود برآبادی - نقاشی از نسرین افروز
- ✚ دهقان و فرشته‌ی آبی - لئو تولستوی - مترجم ابراهیم ملک‌محمودی
- ✚ پدر بزرگ و نوه - لئو تولستوی - مترجم ابراهیم ملک‌محمودی
- ✚ پرواز کن، پرواز کن بادبادک کوچولو - آلیسیا یاردس - مترجم: جوانک
- ✚ موش‌های کوچک شجاع - آلیسیا یاردس - مترجم: جوانک
- ✚ دیدار با پدر بزرگ - نوشته: ن. نوسوف - نقاشی‌ها: آی. سیمونوف
- ✚ سوارکار کوچولو - نویسنده: دوکنبای دوسن‌هانوف - ترجمه: ه. پاریا
- ✚ مجموعه‌ی آثار کودکان و نوجوانان - با مقدمه‌ای از ا.ح. آریان‌پور
- ✚ کتاب نوجوانان (۱)
- ✚ کتاب نوجوانان (۲) - با مقدمه‌ای از فریدون تنکابنی
- ✚ مبارزه‌ی خلق‌ها علیه امپریالیسم
- ✚ کودکان و جنگ
- ✚ با کدام کتاب‌ها آغاز کنیم؟ (راهنمای مطالعه برای کودکان و نوجوانان)



کتابخانه «به سوی آینده» در نظر دارد بخش اعظم کتاب‌هایی مندرج در کتاب‌های راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات **سازمان جوانان حزب توده ایران** و «با کدام کتابها آغاز کنیم؟» از انتشارات **کانون دانش‌آموزان ایران** را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را یاری کنید!

راه عشق ارچه کمینگاه کمانداران است،

هرکه دانسته رود، صرفه ز اعداء ببرد.

(... کار و دانش را به تفت زر بنشانیم ...)

انتشار این سری از کتاب‌های کتابخانه «به سوی آینده» به افتخار قرار گرفتن قریب‌الوقوع در آستانه‌ی هفتادمین سالگرد آغاز پیکار حزب طراز نوین توده‌ها: **حزب توده ایران**، در راه تحقق حقوق کارگران و زحمتکشان، در راه بهروزی میهن و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، تقدیم علاقمندان می‌گردد.

کتابخانه «به سوی آینده»، (هوادار حزب توده ایران)

